

دکتر خانلری و ادبیات امروز

شعر پارسی باشد. قرار بود در این شماره از کارهای استاد صحبتی نداشته باشیم تا بعد

متن زیر با عنوان «سخنی چند درباره ادبیات امروز» را با وسواس زیاد انتخاب کردیم. به دلیل اهمیت ویژه‌ای که این مقاله برای استادان، پژوهش‌گران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، شاعران، دانشجویان و علاقه‌مندان به ادبیات ایران دارد، متن کامل آن را برای بازگشایی گفتمان تازه‌ای درباره ادبیات معاصر در مجله‌ی فردوسی آوردیم تا استادان گرانقدر آن‌گونه که شایسته‌ی این گفتمان باشد در این بحث ادبی شرکت کنند. بهترین و شایسته‌ترین مقاله به عنوان مقاله‌ی برتر انتخاب و در مجله‌ی فردوسی از آن تقدیر به عمل خواهد آمد.

درباره دکتر پرویز نائل خانلری، استاد مسلم ادبیات و شعر ایران که هم در آیین‌های ادبیات کهن ایران زمین استاد بود و هم ادبیات جدید ایران را تا مرز تکامل پیموده بود، در حال حاضر سخنی نداریم. تحلیل مقام ادبی این استاد بی‌مانند ادبیات معاصر نیازمند فرصت‌های طولانی مدت و بیش‌تری است که وعده انجام آن را به خوانندگان محترم مجله‌ی فردوسی در آینده نزدیک می‌دهیم.

کافی است که استادان ادبیات معاصر ایران و آنان که دستی در شعر، نویسندگی، داستان‌نویسی و روزنامه‌نگاری دارند، مجله‌ی «سخن» این استاد نامی را خوانده باشند. سخن یک مجله نبود و هم اکنون اگر در اختیار کسی باشد، یک مجله نیست. «سخن» یک فرهنگ نامه است. «سخن» مجموعه‌ای از بهترین‌های ادبیات کلاسیک و معاصر ایران و جهان است. همان‌گونه که مجله‌ی «دانشکده ادبیات» دانشگاه تهران بود. از سوی دیگر، شعر بی‌مانند «عقاب» این استاد بزرگ به تنهایی می‌تواند نمونه‌ی قدرت مسلم وی در آیین شعرنویسی و قالب دانی و قافیه‌دانی و آگاهی کامل از وزن و آهنگ

توضیح:

آن چه که در مقاله‌ی پربار و سرشار از فهم و اندیشه و خرد دکتر پرویز نائل خانلری از نظر استادان ادبیات و خردورزان زبان فارسی می‌گذرد متنی است برگرفته شده از کتاب «هفتاد سخن» جلد اول با نام «شعر و هنر» چاپ اول بهار ۱۳۶۷ - انتشارات توس، بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف ساختاری، به استثنای رعایت آیین ناپیوسته نویسی، نگارش به سبک و شیوه مجله‌ی فردوسی و جای‌گزینی واژگان بیگانه با معادل‌های فارسی آن در محدوده‌ای بسیار اندک و ناچیز.

مجله فردوسی

سخنی چند درباره ادبیات امروز

تکته‌ی دوم به دست آوردن میزان و مقیاس جدیدی است. موازین قدیم برای سنجش آثار کهن شاید کافی بود، اما امروز دیگر آن ابزار کهن را به کار نمی‌توان برد. علم معانی و بیان میزان سنجش ادبیات شمرده می‌شد و وقتی که ادبیات به شعر، و شعر به قصیده و قطعه و غزل و رباعی منحصر بود. امروز ادبیات در دنیای پهناور انواع دیگری یافته است که قوانین کهنه را بر آن‌ها منطبق

به ادبیات جدیدی در خور احتیاجات امروزی محتاج نیسیم. تخت جمشید و طاق کسری از نمونه‌های عالی معماری است، ولی آیا برای احتیاجات امروز می‌توان از طرح همان بناها تقلید کرد یا از ساختن بنای تازه چشم پوشید؟ اما از تجربیات گذشتگان سودها می‌توان برد و بنای نو را به این وسیله زیباتر و مناسب‌تر می‌توان ساخت.

ادامه از شماره گذشته
از تکاتی که برای احیای ادبیات فارسی ضروری است نخست آن است که همه به لزوم تغییر و تجدید آن ایمان بیاوریم و از سر جهل و تعصب با این حقیقت ساده و مسلم مخالفت نکنیم. دانستن این نکته که ادبیات قدیم فارسی در دنیای ادب مقامی عالی دارد نباید موجب شود که تغییر آن را جایز نشماریم و خود را

نمی‌توان کرد. پس باید میزان نوی به دست آورد و این میزان نو را باید از مللی اقتباس

در ایران باستان و در عصر شکوفایی شعر و ادبیات ایران زمین اگر سازمان‌های دولتی وجود نداشتند که زندگی نویسندگان را تأمین کنند، این وظیفه را پادشاهان، وزرا و دربار برعهده داشت.

کرد که انواع تازه را پرورده و به کمال رسانیده‌اند.

چون این مقیاس به دست آمد ادبیات کهنه و نو را با آن می‌توان سنجید و نقص و کمال هر یک را دریافت و در این راه با قدم‌های استوار پیش رفت.

آثار ادبی وسیله‌ی ارتباط معنوی میان خواننده و نویسنده است. پس هر تغییر

اساسی که در وضع زندگی و طرز تفکر یکی از دو طرف ایجاد شود ناگزیر در این وسیله‌ی ارتباط نیز مؤثر خواهد بود و موجب تغییری در آن خواهد شد.

زندگانی اجتماعی ما در این زمان نسبت به روزگار قدیم تغییر بسیار پذیرفته و این تحول در وضع خواننده و نویسنده، هر دو، تغییراتی به وجود آورده است. در روزگار گذشته کسانی که با ادبیات سر و کار داشتند، یا به اصطلاح «اهل سواد» محدود بودند. گروه خوانندگان از مشتی درباری و دیوانی و دبیر تشکیل می‌شد که با علوم و معارف زمان خود آشنایی کامل داشتند.

فراغت و فرصتی که در آن روزگار برای این گروه میسر بود به ایشان مجال می‌داد که آثار ادبی را به دقت و تعمیق بخوانند و از دقایق و لطایف اشعار و اشارات و کنایاتی که هر بیت در برداشت لذت ببرند. آثار ادبی هر چه پرکارتر و متضمن نکات و دقایق بیشتر بود بیشتر لذت می‌بخشید. خوانندگان آن روزگار که از فنون ادبی آگاه بودند فصاحت را ادراک می‌کردند و کوششی که شاعر در انتخاب الفاظ و مراعات تناسب‌های لفظی و معنوی به کار می‌برد ضایع نمی‌ماند. شاعر یا نویسنده خوانندگان خود را که طبقات معینی بودند خوب می‌شناخت و خوب می‌دانست که از او چه می‌خواهند. پس آثار خود را بر وفق ذوق و سلیقه و متناسب با وضع زندگانی این طبقات به وجود می‌آورد.

رعایت این امر هم برای شاعر یا نویسنده کار دشواری نبود زیرا خود به طفیل همین طبقات زندگی می‌کرد و در واقع میان وضع معیشت و طرز تفکر نویسنده و خواننده در آن روزگار اختلافی وجود نداشت.

شاعر و نویسنده در سایه‌ی حمایت دربار یا یکی از درباریان زیست می‌کرد. در مقابل تأمین معاش از او چه می‌خواستند؟ اثری که یا لذایت آن زندگانی را وصف کند و یا به وجهی حس خودپرستی ایشان را خرسند سازد.

فاصله‌های بسیار زیاد بین ساعت‌های بی‌کاری و اشتغال در زندگی‌های گذشته به مردم فرصت مطالعه‌ی بیشتر می‌داد.

شاعر برای اجرای این وظیفه فرصت و فراغت کافی داشت. می‌توانست الفاظ و معانی خود را خوب بسنجد و بیازماید و کلمات هر بیت و مصرعی را روزها، بلکه هفته‌ها در ذهن پروراند تا در ترکیب الفاظ و بیان معانی استادی زبردست شود و به قول نظامی عروضی «درآمد و بیرون شد از مضامین و دقایق سخن» را خوب بداند.

کسب این مهارت البته در طی زمان میسر می‌شد. نظامی گنجوی چهل سالگی را حد بلوغ طبع می‌داند: طبع که با عقل به دلالتگی است

منتظر نقد چهل سالگی است

صوری که این شاعران برای بیان معانی خود ایجاد می‌کردند، یعنی تمثیل‌ها و استعارات و کنایات، همه



فراغت و مجال نیز داشت درمی‌یافت و از آن‌ها لذت می‌برد. شاید در آن روزگار هم، مانند زمان ما، گاهی شب‌گرد کار عیار می‌کرده و ادراک این کنایه‌ی لطیف نیز بر لذت خوانندگان می‌افزوده است.

رایج و معروف را به عباراتی هر چه آراسته‌تر بیان کند. البته برای تعهد این وظیفه فرصت کافی نیز داشت زیرا مشغله‌ی کسب معاش وقت و فکر او را فرا نمی‌گرفت. پس می‌توانست کار لطف تعبیر را به جایی برساند که مانند حافظ بگوید:

تکیه بر اختر شب‌گرد مکن کاین عیار
تاج کاووس ربود و کمر
کیخسرو

خواننده آن روزگار اجر شاعر را ضایع نمی‌کرد و به خوبی در می‌یافت —

که حافظ در این بیان چه هنری به کار برده، آوردن صفت «شب‌گرد» برای «اختر» چه لطیف و مناسب است و ایهامی که در لفظ شب‌گرد (عسس) هست با کلمه‌ی «عیار» چه حس تناسبی دارد. لطف تمثیل «عیاری که تاج و کمر می‌رباید» برای بیان تأثیر «اختر» که در سرنوشت بی‌ثبات بشر دخیل است و رعایت تناسب تاج با کمر و کاووس و یاکرخسرو و این هر دو با آن دو، و هم‌آهنگی دل‌پذیری که در مجموع اصوات این بیت وجود دارد همه را خواننده دقیق و با ذوق آن روز که برای توجه به این دقایق

با زندگی خود و خوانندگانشان متناسب بود. شاعر بهار را از پشت پنجره کاخ درباری تماشا می‌کرد و می‌کوشید که آن منظره ساده و زنده را در نظر کاخ نشین تجمل پرست زیبا جلوه دهد. می‌گفت:

شاخ مُرَّصَع شد از جواهر الوان

شیخ تل یا قوت شد ز لاله نعمان

این وضع اجتماعی که هم نویسنده و هم خواننده را شامل بود، خود یک سلسله معانی و مضامینی ایجاد می‌کرد که شاعر بیان آنها را به عهده داشت. «بی‌ثباتی دنیا» و «غنیمت بودن دم» بخصوص در میان جلال زودگذر و ناپایدار دربار امرای محلی که پیوسته در

ضروری‌ترین الویت در ادبیات
معاصر ما آن است که به لزوم
تغییر، دگرگونی و تجدید آن
ایمان بیاوریم و با نگاه جهل و
تعصب با آن رو به رو نشویم و
ناآگاهانه با آن مخالفت نکنیم.

بیم گزند گردنکشان می‌زیستند خوب محسوس می‌شد. شاعر که به سبب انتساب به دربار یا یکی از وابستگان آن خود نیز در این احساسات شریک بود، می‌بایست این معانی

دو هنر: یکی سیاست و دیگری نویسندگی، پدیده‌هایی نیستند که یک شبه حاصل شوند و شخص را از گم‌نامی محض به شهرت بالا برسانند.

شعر فارسی قدیم، از مدیحه و غزل و موعظه و وصف، همه در همین وضع اجتماعی به وجود آمد و متناسب با احتیاجات خوانندگان زمان بود. توده مردم، عوام، با این ادبیات الفتی نداشتند. شاعر مانند درباری ایشان را پست می‌شمرد و هرگز آن قدر تنزل نمی‌کرد که حوائج ذوقی مردم ساده و روستایی را دریابد و برای بهره بردن ایشان اثری به وجود بیاورد. توده مردم هم این بی‌اعتنایی شاعر را آسان تلافی می‌کردند، به این طریق که شعر او را نمی‌خواندند و اگر هم می‌خواندند به آن همه هنر که در بیانش بود پی نمی‌بردند.^۱ ادامه دارد.

۱- شاهد این دعوی قول شمس قیس رازی است در المعجم که می‌نویسد: کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و وضعی بانشاء و انشاد ابیات پهلوی مشعوف یافتم و باصفا و استماع ملحونات آن مولع دیدم بلکه هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های (ترانه‌های) معجزه و داستانها (داستان‌های) مهیج اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنباند و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی‌آورد که:

لحن او را من و بیت پهلوی

زخمه رود و سماع خسروی



فراغت و مجال نیز داشت درمی‌یافت و از آن‌ها لذت می‌برد. شاید در آن روزگار هم، مانند زمان ما، گاهی شب‌گرد کار عیار می‌کرده و ادراک این کنایه‌ی لطیف نیز بر لذت خوانندگان می‌افزوده است.

رایج و معروف را به عباراتی هر چه آراسته‌تر بیان کند. البته برای تعهد این وظیفه فرصت کافی نیز داشت زیرا مشغله‌ی کسب معاش وقت و فکر او را فرا نمی‌گرفت. پس می‌توانست کار لطف تعبیر را به جایی برساند که مانند حافظ بگوید:

تکیه بر اختر شب‌گرد مکن کاین عیار
تاج کاووس ربود و کمر
کیخسرو

خواننده آن روزگار اجر شاعر را ضایع نمی‌کرد و به خوبی در می‌یافت —

که حافظ در این بیان چه هنری به کار برده، آوردن صفت «شب‌گرد» برای «اختر» چه لطیف و مناسب است و ایهامی که در لفظ شب‌گرد (عسس) هست با کلمه‌ی «عیار» چه حس تناسبی دارد. لطف تمثیل «عیاری که تاج و کمر می‌رباید» برای بیان تأثیر «اختر» که در سرنوشت بی‌ثبات بشر دخیل است و رعایت تناسب تاج با کمر و کاووس و یاکبخسرو و این هر دو با آن دو، و هم‌آهنگی دل‌پذیری که در مجموع اصوات این بیت وجود دارد همه را خواننده دقیق و با ذوق آن روز که برای توجه به این دقایق

با زندگی خود و خوانندگانشان متناسب بود. شاعر بهار را از پشت پنجره کاخ درباری تماشا می‌کرد و می‌کوشید که آن منظره ساده و زنده را در نظر کاخ نشین تجمل پرست زیبا جلوه دهد. می‌گفت:

شاخ مُرّصع شد از جواهر الوان
شیخ تل یا قوت شد ز لاله نعمان

این وضع اجتماعی که هم نویسنده و هم خواننده را شامل بود، خود یک سلسله معانی و مضامینی ایجاد می‌کرد که شاعر بیان آنها را به عهده داشت. «بی‌ثباتی دنیا» و «غنیمت بودن دم» بخصوص در میان جلال زودگذر و ناپایدار دربار امرای محلی که پیوسته در

ضروری‌ترین الویت در ادبیات
معاصر ما آن است که به لزوم
تغییر، دگرگونی و تجدید آن
ایمان بیاوریم و با نگاه جهل و
تعصب با آن رو به رو نشویم و
ناآگاهانه با آن مخالفت نکنیم.

بیم گزند گردنکشان می‌زیستند خوب محسوس می‌شد. شاعر که به سبب انتساب به دربار یا یکی از وابستگان آن خود نیز در این احساسات شریک بود، می‌بایست این معانی

دو هنر: یکی سیاست و دیگری نویسندگی، پدیده‌هایی نیستند که یک شبه حاصل شوند و شخص را از گم‌نامی محض به شهرت بالا برسانند.

شعر فارسی قدیم، از مدیحه و غزل و موعظه و وصف، همه در همین وضع اجتماعی به وجود آمد و متناسب با احتیاجات خوانندگان زمان بود. توده مردم، عوام، با این ادبیات الفتی نداشتند. شاعر مانند درباری ایشان را پست می‌شمرد و هرگز آن قدر تنزل نمی‌کرد که حوائج ذوقی مردم ساده و روستایی را دریابد و برای بهره بردن ایشان اثری به وجود بیاورد. توده مردم هم این بی‌اعتنایی شاعر را آسان تلافی می‌کردند، به این طریق که شعر او را نمی‌خواندند و اگر هم می‌خواندند به آن همه هنر که در بیانش بود پی نمی‌بردند.^۱ ادامه دارد.

۱- شاهد این دعوی قول شمس قیس رازی است در المعجم که می‌نویسد: کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و وضعی بانشاء و انشاد ایبات پهلوی مشعوف یافتم و باصفا و استماع ملحنات آن مولع دیدم بلکه هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های (ترانه‌های) معجزه و داستانها (داستان‌های) مهیج اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنباند و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی‌آورد که:

لحن او را من و بیت پهلوی

زخمه رود و سماع خسروی

